



## درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۸ اسفند ۱۳۹۰

مصادف با: ۵ ربیع الثانی ۱۴۳۳

جلسه: ۷۴

موضوع کلی: اشتراک احکام بین مجتهدین و مقلدین

موضوع جزئی: ادله

سال: سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته:

بحث در این بود که آیا ادله اعتبار امارات و اصول مختص به مجتهدین است یا شامل مقلدین هم می‌شود؟ عرض کردیم خطباتی در شریعت وارد شده که متضمن یک حکم شرعی فرعی نیست بلکه احکامی را به صورت یک قاعده و حکم کلی بیان کرده که در امر استنباط و اجتهاد مورد استفاده قرار می‌گیرد مثل ادله‌ای که در باب استصحاب، برائت، تخیر، تعارض، حجیت خبر واحد و مانند اینها وارد شده یا ادله‌ای که مستند قواعد فقهیه است.

در این مسئله دو قول ذکر کردیم، قول اول این بود که این احکام مختص به مجتهدین است. دلیل اول بر اختصاص این احکام به مجتهدین این بود که اگر ادله این احکام بخواهد شامل غیر مجتهدین هم بشود لازمه‌اش این است که این تکالیف به کسانی متوجه شود که قادر به انجام آنها نیستند و توجه تکلیف به کسی که قدرت بر انجام آن را ندارد باطل و ممتنع است پس معلوم می‌شود اساساً خطابات شرعی و احکام موجود در آنها شامل غیر مجتهدین نیست. در جلسه گذشته هم در اثبات مقدمه دوم و هم اثبات ملازمه بین مقدم و تالی در مقدمه اول به تفصیل سخن گفتیم. حال باید ببینیم آیا این دلیل می‌تواند مدعای مستدل را اثبات کند یا خیر؟

### بررسی دلیل اول:

در مقدمه دوم مشکلی وجود ندارد و این مقدمه صحیح است؛ چون این کبری مورد قبول است که کسی که متمکن از انجام تکلیف نباشد توجه تکلیف و خطاب به او قبیح است و همان گونه که قبلاً هم عرض کردیم این سخن هم بر مبنای مشهور صحیح است و هم بر مبنای نظریه خطابات قانونیه؛ چون بالاخره طبق مبنای خطابات قانونیه هم اگر اکثر مکلفین از اتیان به مأمور به عاجز باشند تکلیف قبیح و باطل است لذا در مقدمه دوم بحثی نیست.

اما در مقدمه اول اشکالی که وجود دارد در ملازمه بین مقدم و تالی است، باید ببینیم اگر مثلاً خطاب «لاتنقض الیقین بالشک» بخواهد اعم از مجتهدین و مقلدین را شامل شود آیا ملازمه دارد با اینکه این تکلیف (عدم نقض الیقین بالشک) به کسانی متوجه شود که قدرت بر عمل به این تکلیف را ندارند - چون سخن از عمل به تکلیف و اتیان به حکم است - پس ما باید ببینیم آیا مقلدین قدرت بر اتیان به این تکلیف را دارند یا خیر؟ اگر نتوانستیم قدرت مقلدین را بر عمل به این تکلیف ثابت کنیم یا به عبارت دیگر عجز آنها ثابت شد ملازمه بین مقدم و تالی تمام است.

بحث ما این است که درست است که مقلدین و عوام نمی‌توانند مجاری و شرائط و موارد این امور را تمییز دهند اما اگر مقلد نتوانست این موارد را تمییز دهد دلیل بر عدم توجه خطاب به او نیست، اینها دو مسئله مستقل هستند؛ یکی توجه خطاب است و دیگری نحوه اتیان و عمل به حکم موجود در آن خطاب، درست است که مقلدین مباشرةً نمی‌توانند این موارد و مجاری را تمییز دهند اما به مساعدت و کمک مجتهدین می‌توانند این موارد را تشخیص دهند؛ یعنی در این مسائل به کسی که توانایی تمییز موارد و شرائط را دارد رجوع می‌کنند و از او در مورد مجاری و شرائط و موارد کسب اطلاع می‌کنند و بعد خودشان به آن عمل می‌کنند پس امکان اتیان به مأمور به و عمل به حکم موجود در آن خطاب وجود دارد لکن نه مباشرةً بلکه مع الواسطه، ما این مسئله را در مورد استصحاب که عرض شد تطبیق می‌کنیم، مضمون خطاب «لاتنقض الیقین بالشک» در روایات متعددی وارد شده که یقین را به شک نقض نکنید، عدم نقض یقین به شک از طرف مقلد در شبهات موضوعیه مشکلی ندارد؛ چون یقین سابق به موضوع یا حکم جزئی و شک لاحق نسبت به آن قابل تحقق است اما در شبهات حکمیه قهراً برای مقلد حاصل نمی‌شود، وقتی ما از جریان استصحاب در احکام سخن می‌گوییم؛ یعنی باید یک حکم فرعی کلی حالت سابقه یقینیه داشته باشد بعد نسبت به آن حکم شک شود و سپس استصحاب بقاء آن حکم کلی شود؛ مثلاً کسی یقین به وجوب صلوة جمعه در عصر حضور داشته باشد بعد شک کند در بقاء این حکم کلی، آن گاه استصحاب جاری کند. اما مقلد خودش نمی‌تواند یقین به حکم کلی وجوب صلوة جمعه در عصر حضور پیدا کند چون حکم کلی باید از ادله استفاده شود و او نمی‌تواند از ادله استفاده کند. شک در بقاء حکم کلی هم برای او حاصل نمی‌شود چون شک باید متشئی داشته باشد و مقلد اصلاً مدخلیت زمان حضور را در حکم احتمال نمی‌دهد تا بخواهد شک در بقاء آن داشته باشد. حال سؤال این است که در این صورت آیا می‌توان گفت خطاب «لاتنقض الیقین بالشک» شامل مقلدین هم می‌شود؟

عرض ما این است که بله این خطاب متوجه مقلدین هم می‌شود؛ چون درست است که یقین و شک نسبت به حکم کلی برای خود مقلد حاصل نمی‌شود؛ یعنی مجرا و مورد استصحاب را نمی‌تواند تمییز دهد اما اگر فرض کنیم کسی که اهل فهم و استنباط است این موارد را برای مقلد تشریح کند و بگوید روایت صحیحی داریم که می‌گوید نماز جمعه در عصر حضور امام(ع) واجب بوده و الآن در مورد زمان غیبت امام(ع) دلیلی نداریم ولی از طرف دیگر روایاتی داریم که می‌گوید «لاتنقض الیقین بالشک» در این صورت مقلد می‌تواند با استعانت از آن مجتهد و تمییز موارد و مجاری به این خطاب عمل کند و یقین را با شک نقض نکند کما اینکه در مورد خود مجتهدین هم اگر فرض شود که یقین و شک برای بعضی از افراد در مورد بعضی از امور حاصل نشود و برای بعضی حاصل شود، این امر موجب اختصاص خطاب به کسانی که یقین و شک برای آنها حاصل شده نمی‌شود بلکه این خطابات به یک عناوین کلیه متعلق شده و اگر این عناوین کلیه بر یک فردی صادق نبود موجب نقل احکام از موضوعاتش نمی‌شود.

مثال دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد در مورد حجیت امارات است، فرض کنید خطباتی داریم که اماراتی مثل ظواهر را معتبر کرده است حال اگر دلیلی دال بر اعتبار و حجیت یک اماره‌ای شد آیا معنای آن این است که خطاب متضمن حجیت امارات، فقط منحصر و مختص به کسانی است که اماره در نزد آنها قائم شده یا این خطاب عام است و شامل همه افراد اعم از کسانی که اماره نزد آنها قائم بشود و کسانی که اماره نزد آنها قائم نشود، می‌گردد؟ در پاسخ می‌گوییم این خطاب شامل همه این افراد می‌شود؛ چون همان کسی که اماره نزدش قائم نشده اگر در شرایط مورد نظر واقع شود اماره برای او هم معتبر است.

همچنین در مورد خبرین متعارضین سخن این است که درست است که فهم تعارض بین دو خبر از عهده مقلد خارج است یا فهم تساوی بین دو خبر از حیث دلالت از عهده مقلد خارج است و این کار مجتهد است که ببیند آیا مثلاً این دو خبر با هم معارضند یا نه؟ و همچنین فهم اقوی بودن یک خبر از خبر دیگر کار مجتهد است و وظیفه مجتهد است که تعارض بین الخبرین، تساوی بین الخبرین و ترجیح احدی الخبرین بر دیگری را تشخیص بدهد اما اینکه فهم این موارد فقط مربوط به مجتهد است به این معنی است که این خطاب هم فقط متوجه اوست و نمی‌تواند به مقلد متوجه شود؟ حال ما فرض می‌کنیم مجتهدی این امور را برای مقلد معلوم کند؛ یعنی بگوید به نظر من بین این دو خبر، خبر اول اقوی است و دارای مرجح است، آیا اگر مقلدی به کمک مجتهدی به رجحان یکی از دو خبر نسبت به خبر دیگری پی برد نمی‌تواند به خطاب خذ بأقوی الخبرین عمل کند؟ اگر مجتهد گفت این دو خبر به نظر من مساوی هستند در این صورت آیا مقلد نمی‌تواند به خطاب متضمن تخییر بین المتساویین عمل کند؟ عمل بر طبق اقوی الخبرین یا أحد الخبرین مختص به مجتهد نیست.

پس بین دو مسئله باید تفکیک شود: یکی توجه خطابات به عامه مکلفین است که ما در این مقام می‌گوییم خطابات متوجه به عموم مکلفین اعم از مجتهد و مقلد است و دیگری کیفیت عمل به خطابات است که می‌گوییم در ادله‌ای که متضمن چنین احکامی می‌باشد، مقلد خودش نمی‌تواند موارد و مجاری را تشخیص دهد ولی اگر از یک مجتهد استعانت بجوید بعد از کمک آن مجتهد مقلد هم می‌تواند به این خطابات عمل کند.

پس اینکه گفته می‌شود اتیان به مأمور به در این موارد برای مقلد ممکن نیست، مخدوش است؛ چون مقلد در این موارد می‌تواند به کمک مجتهد عمل مورد نظر را اتیان کند.

برای تقریب به ذهن، این مسئله را به احکام فرعی کلی تنظیم می‌کنیم و می‌گوییم چطور شما در احکام فرعیه کلیه قائل هستید به اینکه خطابات متوجه به همه مکلفین است و مخاطب خاصی ندارد در حالی که فهم از آن خطابات مختص مجتهد است و حکم مستفاد از آن خطابات کاری است که فقط از عهده مجتهد برمی‌آید؛ چون مقلد نمی‌تواند به تنهایی حکم شرعی را از ظواهر و مطلقات و مقیدات موجود در خطابات استفاده کند، پس همان گونه که شما در احکام فرعیه کلیه می‌گویید خطاب، متوجه به همه مکلفین است در ما نحن فیه هم با اینکه فهم احکام مختص مجتهد است ولی خطاب متوجه همه مکلفین اعم از مقلد و مجتهد است.

نتیجه اینکه به نظر می‌رسد اشکال اصلی به دلیل اول متوجه مقدمه اول دلیل؛ یعنی ملازمه بین مقدم و تالی است، مستدل می‌گفت اگر خطابات شامل همه اعم از مجتهدین و مقلدین بشود لازمه‌اش این است که تکلیف و حکم متوجه کسانی بشود که قدرت بر انجام آن عمل را ندارند در حالی که این باطل است، در پاسخ عرض می‌کنیم ما این ملازمه را قبول نداریم و اگر خطاب متوجه همه بشود لازمه‌اش این نیست که حکم و تکلیف متوجه کسی شود که قدرت بر اتیان مأمور به را نداشته باشد لذا دلیل اول بر اختصاص احکام مستفاد از ادله اصول و امارات به مجتهدین ناتمام است.

«والحمد لله رب العالمین»